

خردسالان

دوست

سال دوم،

شماره ۳۹، پنجشنبه

۱ مرداد ۱۳۸۳

۱۵۰ تومان



۱۳	باز هم خرابکاری (۳)	۳	با من بیا
۱۷	آتش در جنگل	۴	جیغ مینا
۲۰	قصه‌ی حیوانات	۷	نقاشی
۲۲	نان برنجی	۸	فرشته‌ها
۲۴	کاردستی	۱۰	نقاش باشی
۲۵	فرم اشتراک	۱۱	جدول
۲۷	ترانه‌های نوازش	۱۲	بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مرال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی صدآسی ۸۷۲۱۶۹۲

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● توزیع: نرخ نیاس

● امور مشترکین: محمد رضا اصغری

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۰۲۱-۸۷۲۱۶۹۲ و ۰۲۱-۸۷۲۱۶۹۳ شماره: ۰۲۱-۸۷۲۱۶۹۲



پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



دوست من سلام.

من موز هستم. نرم و شیرین و خوشمزه. پراز ویتامین.
وقتی مرا بخوری، حسابی قوی و پرزور می شوی.
بچه ها مرا خیلی دوست دارند، چون خیلی راحت می توانند
پوست مرا جدا کنند و میوه ی شیرینم را بخورند.
اما بعضی وقت ها بعضی ها وقتی پوست مرا کردند، آن را در
سطل آشغال نمی اندازند و برای

من و دیگران دردسر
درست می کنند.

تو می توانی بگویی وقتی پوست
موز را در سطل آشغال نیندازند

چه می شود؟!

اگر به سوالم جواب دادی، مجله را
ورق بزن و با من بیا ...



جیغ مینا

سرور کتبی



مینا جیغ بلندی کشید.
جیغ مینا پرید تو طاقچه و محکم به دیوار خورد. جیغ، داد زد
«جیغ ویغی... جیغ جیغ... ویغ ویغ...»
طاقچه با تعجب گفت: «این چه زبانی است؟ من این زبان را نمی فهمم.»
مینا جیغ دیگری کشید. جیغ دوم از پنجره پرید بیرون و افتاد تو باغچه.
جیغ، داد زد: «جونمی... جیغی... ویغی...»
باغچه با تعجب گفت: «این چه زبانی است؟ من این زبان را نمی فهمم.»
مینا جیغ بلندتری کشید. در و دیوار خانه لرزید.
جیغ سوم پرید و پرید تا به آشپزخانه رسید و محکم به رنده خورد.
رنده هم بی معطلی شروع کرد به رنده کردن جیغ مینا. جیغ، فریاد زد:
«جیغی ویغی واغی و وغی ویغی...» جارو گفت: «این چه زبانی است؟»
کفگیر گفت: «نمی دانم. زبان عجیبی است. من که نمی فهمم چه می گوید.»
رنده گفت: «هر چه بود از دستش راحت شدیم.»
وسایل آشپزخانه هنوز داشتند حرف می زدند که مینا جیغ بلندتری کشید.
وسایل آشپزخانه شروع کردند به لرزیدن. قاشق لیز خورد و رفت زیر بشقاب.
خاک انداز پشت جارو قایم شد.
کفگیر هم از ترس افتاد توی قابلمه. خانه ساکت ساکت شد.
از هیچ چیز صدایی در نمی آمد. حتی مادر مینا هم چیزی نمی گفت.

مینا به آشپزخانه رفت و به مادرش گفت:

«مادرا چرا هرچه می گویم، جوابم را نمی دهی؟»

مادر گفت: «جیفی ... ویفی ... ویفی ... دوغی ...»

مینا جیف کشید: «جیف ویف ... ویفی ... ووغی ...»

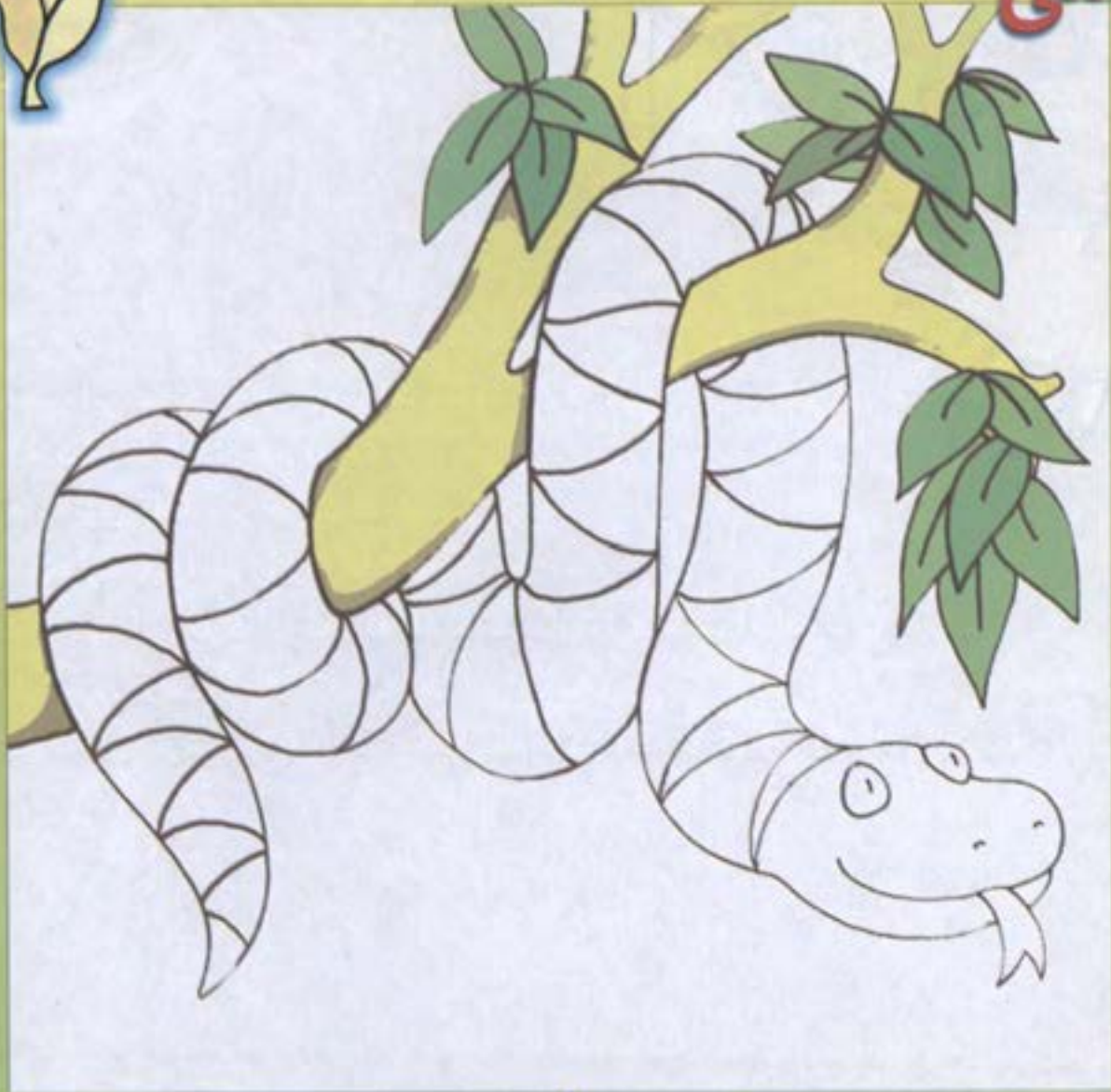


مادر گفت: «ویفی ... واغی ... ووغی ...» مینا گفت: «مامان! چرا این طوری می کنی؟»
مادر گفت: «این زبان جیفی ویفی است. مگر تو این جوری حرف نمی زدی؟!»
مینا گفت: «من گرسنه ام. غذا می خواهم.» مادر گفت: «ناهار آماده است. برو دستت را بشوی.»
مینا به طرف دستشویی دوید تا دست هایش را بشوید.
طاقچه و باغچه و کفگیر و رنده هم نفس راحتی کشیدند و گفتند:
«آهان! پس مینا گرسنه بود. حالا فهمیدیم!»



نقاشی

مداد رنگی‌هایت را بردار و مار را هرطور دوست داری رنگ کن.





فرشته‌ها



دیروز دوست دایی عباس به خانه‌ی ما آمده بود.
او چند شاخه گل آفتابگردان هم آورده بود.
مادرم گل‌ها را توی گلدان پر از آب گذاشت.
از مادرم پرسیدم: «چرا اسم این گل‌ها، آفتابگردان است»
مادرم گفت: «چون این گل‌ها هر کجا که باشند سرشان را به سمت آفتاب برمی‌گردانند.»
مادرم از اتاق بیرون رفت.
گل‌های آفتابگردان سرشان را به طرف عکس امام برگردانده بودند و او را نگاه می‌کردند.





نقاش باشی

بهتری ماهویی

باشی، باشی

چی می کشی نقاش باشی ۱۲

یک سر گرد بی مو

دو گوش گنده هر سو

دو تا خط، یک گردن

این هم تن

دونقطه مثل کشمش

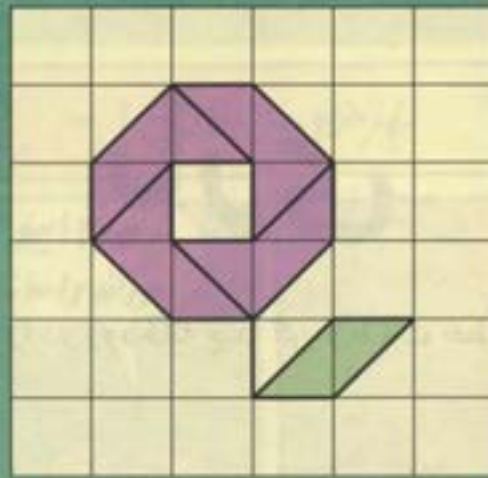
این جا به جای چشمش

دو تا پا

این هم سبیل زیبا

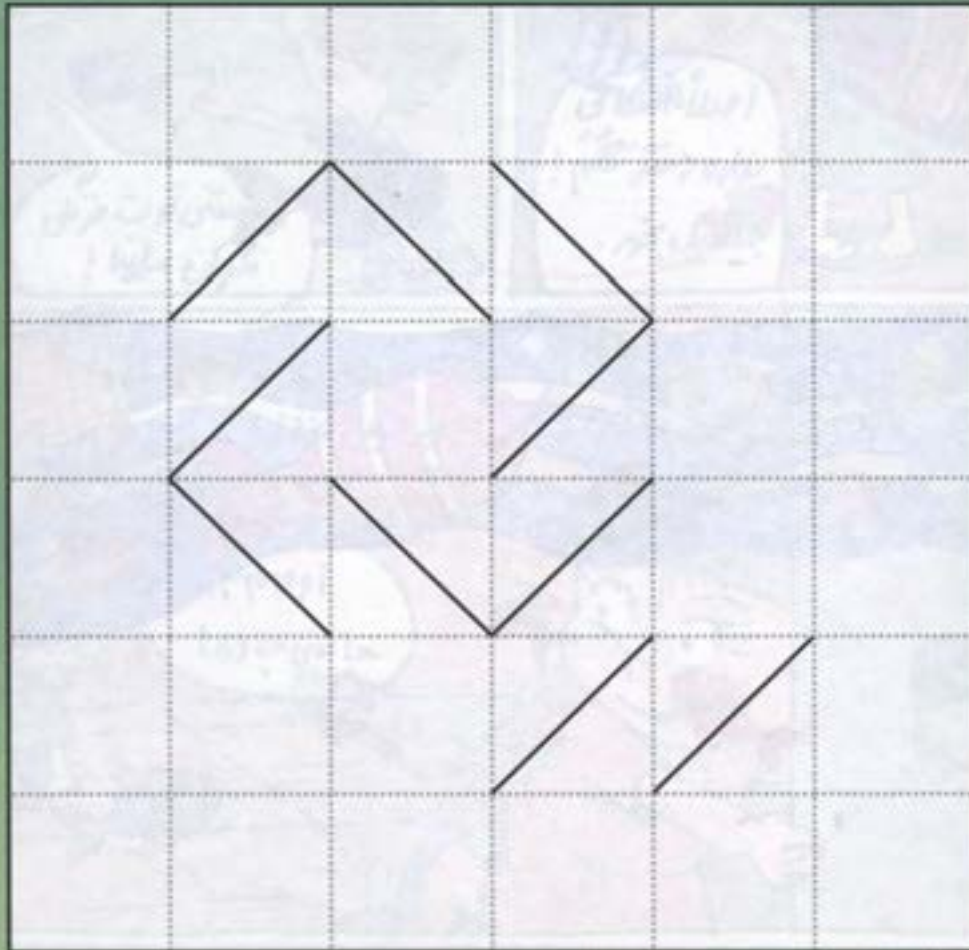
وای شده شکل بابا!





جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



تصویر هر ماهی را در رودخانه پیدا کن و با یک خط به آن وصل کن.





نه خیر! ایفو تو می‌گویی! ما مان حتماً دعوا می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم کیک بخوریم!

به بیستی توت قرنی فکر کن ملینا!



ما مان چون من روسری شما رو لگد کردیم و لطفاً متأسفیم! بخشید.

اصلاً اشکالی نداره دختر گلم! بیا کیک بخور.



بزار از تو بخجال درش بیارم به لیس بزنی!

اوووووو جان!



مَتَا سَفَم! هَر وَقْتِ يَه بَسَقِي تَوْت
فَرَنگِي سَالَم دَاشْتِي حَبْر آكِن!

اِي وَاي حَالاچِي كَارَنَم



بِيَا اِيَنَم...! ، يَادَم بَنُو دَامرُوز چِنَد
سَاعَتِ بَرَقِي نَزَا شَقِيم!

آب
شَرَه!



هَر گَز... پَرَم بَه تُو
كِه مَدَا دَهَاك فَرَك سِيَرَت
او فَر و كِنِي تُو تَن كَفَرِي
مَن؟... هَر گَزَا

هِيچ رَاهِي نِزَارِي مَوْنَا خَالَم! آكِه كَفُولِي
او بَرِي مَن، چِيَنِي بَه مَآمَن نَه گَم لَوَن وَقْتِ ،
وَقْتِ دَارِي سِر فَر صِيَت او سِرِي او
بَشْتُورِي وَاكِر نَه...



پایان



با معرفی شخصتهای
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



آتش



جنگل



دود



باران



کبوتر

آتش در جنگل

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود .

یک روز قشنگ تابستان، در آسمان آبی پرواز می کرد که در آسمان، سیاه رنگی را دید.

درست بالای جنگل بود.

با خودش گفت: «وقتی بلند می شود که روشن شود و در جنگل»

خیلی خطرناک است، باید جلوتر بروم.»

پرواز کرد و رفت به طرف جنگل، وقتی به لبه لای درختها رسید.


را دید. کسی آن را روشن کرده بود و بعد هم بدون این که خاموش کند، از آن جا رفته بود.



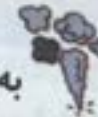

هر لحظه بیشتر می‌شد. برگ‌های خشک روی زمین می‌سوختند و سیاه و بدبویی از آن بلند





می‌شد. درخت‌های  خیلی ترسیده بودند.

آن‌ها می‌دانستند که اگر کسی  را خاموش نکند، همه‌ی آن‌ها خواهند سوخت.

وحشت‌زده، جلو رفت، همه‌جا را تاریک کرده بود. 

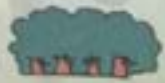
از بوی بد  به سرفه افتاد. می‌خواست برگردد که درخت‌های  به او گفتند:

«کمک کن جان! وگرنه  زیبا می‌سوزد.»


گفت: «من خیلی کوچک هستم. اگر با نوکم آب بیاورم، نمی‌توانم این  را خاموش کنم.

باید فکر بهتری کنم.»

بعد به آسمان نگاه کرد که از  تاریک و سیاه شده بود.


ناگهان با خوشحالی فریاد زد: «فهمیدم! حالا می‌دانم چه طوری  زیبا را نجات دهم.»


پرواز کرد و رفت به آسمان. از میان  سیاه و بدبو گذشت و خودش را به ابرها رساند.

ابرها در خواب بودند. فریاد زد: «بیدار شوید! بیدار شوید و ببارید. وگرنه همه »

را می سوزاند.» 


ابرها، به صدای چشم‌هایشان را باز کردند و سیاه را دیدند. بعد همه با هم یکی شدند. 

قوی و بزرگ و پر زور و به طرف  رفتند.


، خسته و سرفه‌کنان به دنبال آنها رفت. 


وقتی ابرها به  رسیدند، شدند و باریدند. دانه دانه و شر شر.

، سیاه را شست و برد. 

را خاموش کرد. 

آسمان آبی شد.

درخت‌های  شاد و خوشحال به آسمان نگاه کردند و خندیدند.

خسته بود، روی شاخه‌ی درختی نشست و به خواب رفت. 

قصه‌ی حیوانات



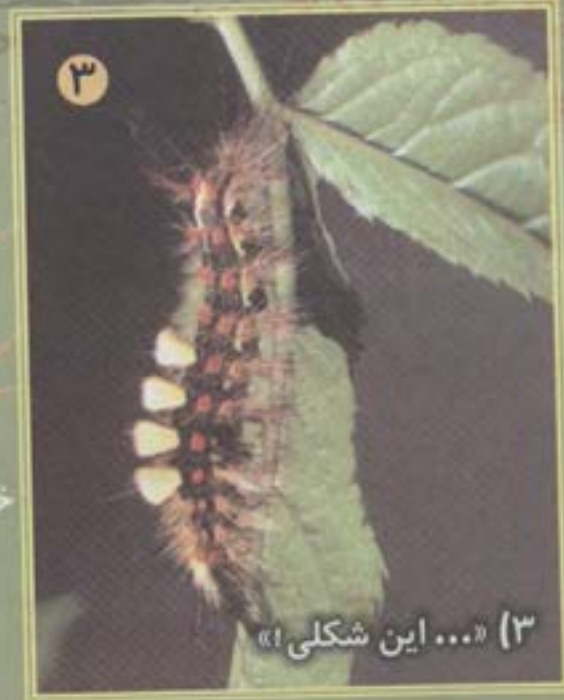
۲ پروانه‌ی قهوه‌ای گفت:
« وقتی که بچه بودم، یک کرم
زیبا بودم! »



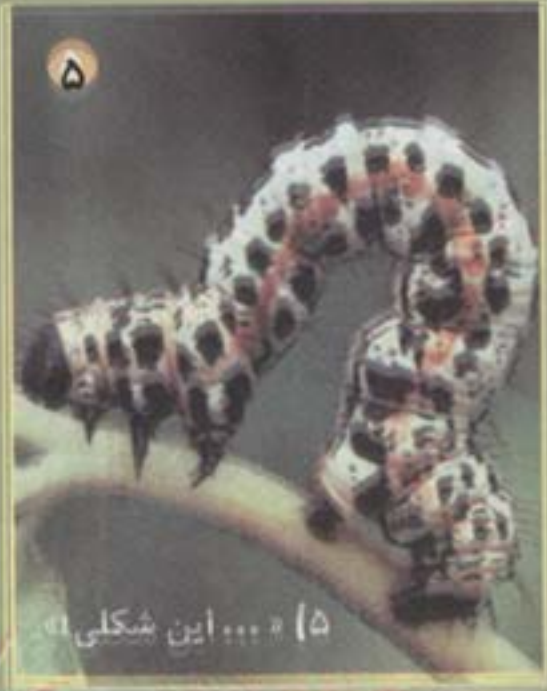
۱ یک روز وقتی که گنجشک روی درخت نشسته
بود، چندتا پروانه را دید که باهم حرف می‌زدند.



۴ پروانه‌ی
خال خالی گفت:
« خب من هم
یک کرم زیبا
بودم! »



۳ «... این شکلی! »



۶ پروانه‌ی بوم و زمستانه گنجشک
باورناتان می‌شود که بین دانه گرم این رنگ بود...

۵ «... این شکلی»



۸ گنجشک خندید و گفت: «اما من از
بجگی گنجشک بودم! با یک دهان بزرگ
و یک شکم گرسنه!»

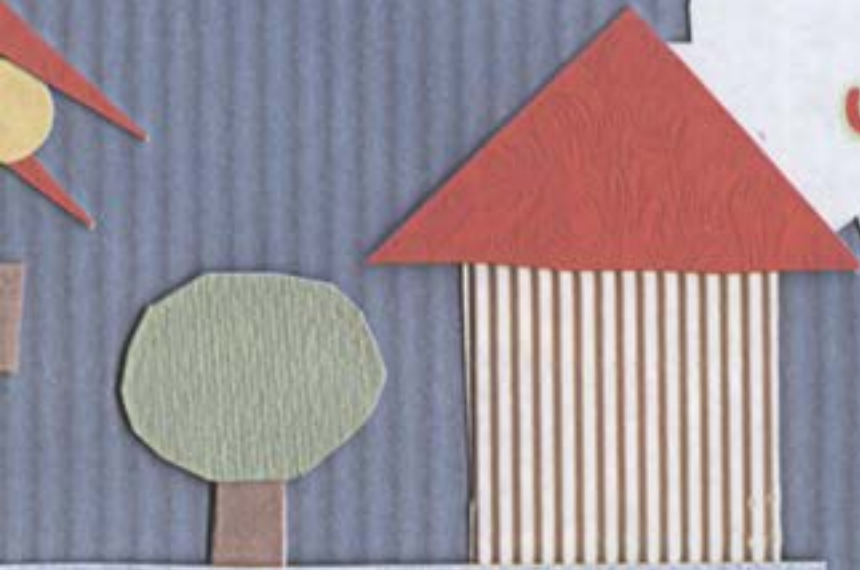
پروانه‌ها از ترس بریدند و رفتند!



۷ «... این شکلی!»



نان برنجی





مادرم نان برنجی پخته بود،
توی حیاط نشسته بودم و نان برنجی می‌خوردم،
کلاغ پر زد و یکی از نان برنجی‌هایم را برداشت،
نان برنجی کلاغ افتاد توی حوض،
ماهی‌ها دور نان برنجی جمع شدند،
کلاغ بالای دیوار نشست و به ماهی‌های حوض نگاه کرد،
یک نان برنجی پایین دیوار گذاشتم تا کلاغ آن را بخورد،
من و ماهی‌ها و کلاغ نان برنجی خوردیم.

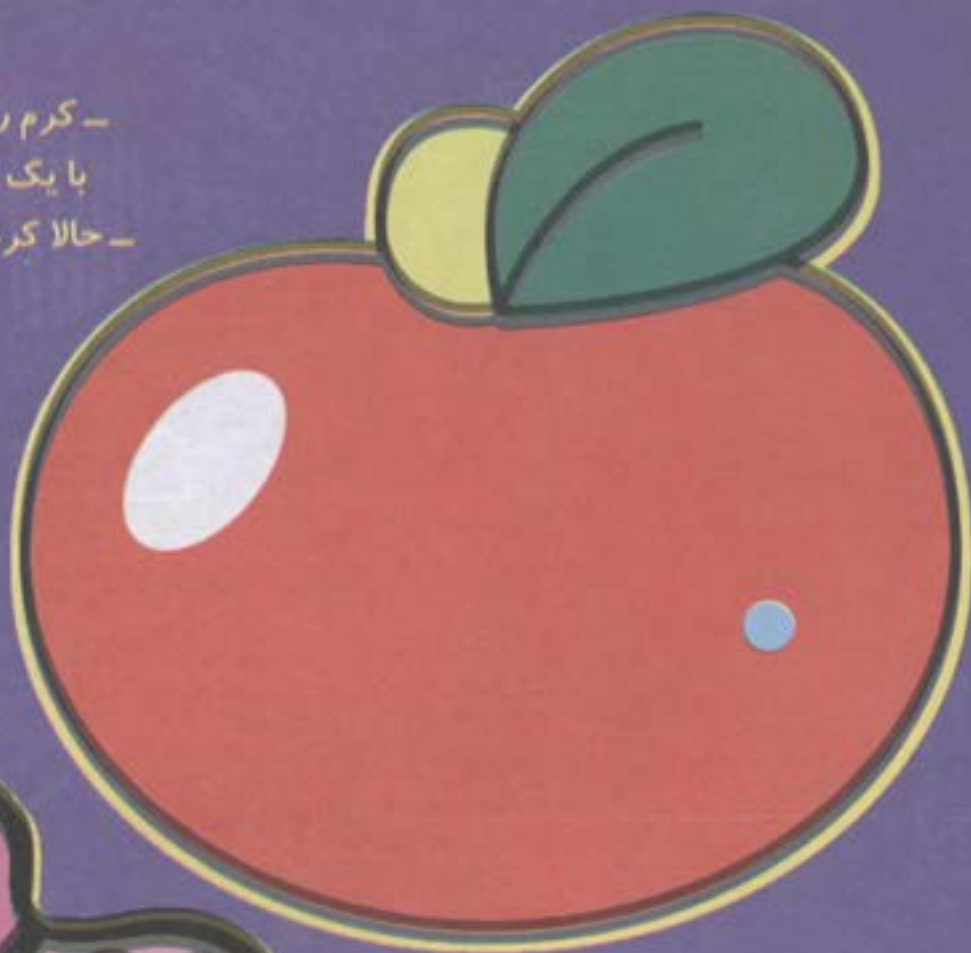


کار دستی



برای درست کردن این کار دستی
یک عدد دکمه فشاری لازم است.

- شکل‌ها را از روی خط زرد قیچی کن.
- کرم را پشت سیب بگذار و از روی دایره‌ی آبی
- با یک دکمه‌ی فشاری آن‌ها را به هم وصل کن.
- حالا کرم کوچولوی تو می‌تواند پشت سیب پنهان
شود یا بیرون بیاید.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۳
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۷۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره :

تا شماره :

امضاء

در صورت بروز مشکل در ارسال مطالب به نشانی زیر، لطفاً به نشانی زیر مراجعه کنید. همچنین می‌توانید به نشانی زیر مراجعه کنید.



نشانی فرستنده:



جای تمبر

نشروچ

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
 شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

ترانه‌های نوازش

مصطفی رحماندوست



مو، مو، مو، مو داره
موهای خوش بو داره
دختر زیبای منه
شانه به موهاش می زنه
هی موهاشو می لرزونه
می خنده و می خندونه
ناز می شه و بلا می شه
خوشگل خوشگلا میشه



هنگام بازی و نوازش کودکان این ترانه را بخوانید.

